

تمثیل آینه:

سیری در منظومه‌ی نقش بدیع غزالی مشهدی

مصطفی موسوی

تاریخ دریافت مقاله: ۷۹/۲/۱۲

چکیده:

غزالی مشهدی شاعر قرن دهم هجری و از شاعران مشهور دوره‌ی سلطنت شاه طهماسب صفوی است که به هندوستان کوچ کرد و به دربار خانزمان علیقلی خان، حاکم جونپور و سپس به دربار اکبر شاه گورکانی راه یافت و به مقام ملک الشعرائی دربار اکبر شاه نایل شد. غزالی در ۹۳۰ هجری در مشهد به دنیا آمد و در سال ۹۸۰ هجری در گجرات هندوستان از دنیا رفت. وی شاعری صوفی‌منش بود و مثنوی‌های عرفانی نیز سروده‌است. زبان ساده و روان بارزترین ویژگی شعر اوست.

علاوه بر دیوان که شامل قصاید، غزلیات و... است، مثنوی‌های متعددی را به او نسبت داده‌اند که عبارتند از: اسرار مکتوم، اسرار مکنونه، رشحات الحیات، مرآت الکاینات، نقش بدیع، مرآة الصفات، قدرت آثار، عاشق و معشوق. ساقی نامه‌ای نیز از او به جا مانده است.

نقش بدیع از مثنوی‌های خوب اوست که مورد توجه اکثر تذکره نویسان واقع شده و چون دیگر آثارش چاپ انتقادی ندارد. نسخه‌های این منظومه در کتابخانه‌های مختلف دنیا به صورت خطی موجود است که کهن‌ترین آنها با تاریخ کتابت ۹۸۲ (دو سال پس از مرگ شاعر) در کتابخانه‌ی طوپقاپوسرای ترکیه نگهداری می‌شود. نسخه‌ای که در این مقاله مورد مراجعه بوده در تاریخ ۱۰۲۰ کتابت شده‌است که در کتابخانه‌ی کاخ موزه‌ی گلستان (سلطنتی) نگهداری می‌شود. این منظومه که ۹۵۰ بیت دارد، به تقلید از مخزن الاسرار نظامی و در ایران سروده شده و به ترتیب به شاه طهماسب صفوی، خانزمان و اکبرشاه تقدیم شده‌است.

در میان پنج حکایتی که در این منظومه آمده دو حکایت «عاشق بغدادی» و حکایت «مجنون و معشوقه‌اش» در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته‌است. حکایت عاشق بغدادی به جهت روایت‌های گوناگون و متعددی که از آن در متون قرون پنجم به بعد یافت می‌شود و حکایت مجنون و معشوقه‌اش به جهت بدیع بودن تمثیلی که در آن به کار رفته که تمثیل آینه نام گرفته‌است.

کلید واژه:

تذکره: کتابی که در آن شرح احوال و منتخب اشعار و نوشته‌ی شاعران و نویسندگان را همراه با نقد و داوری درباره‌ی آنان و آثارشان یا بدون داوری گردآورند.

بددینی: بدمذهبی، الحاد، مقابل پاک دینی، و شاید اینجا به فرقه‌ی اسماعیلیه نظر داشته باشد که مخالفان آنان را ملحد و بددین می‌خواندند.

تمثیل: داستانی را به عنوان مثال و به جهت تشبیه بیان کردن. داستان آوردن، مثال آوردن.

غزالی مشهدی یا طوسی^۱ در سال نهصد و سی هجری قمری در مشهد به دنیا آمد.^۲ تذکرة‌های نزدیک به زمان مؤلف، نام وی را ذکر نکرده‌اند و تذکرة‌های متأخر بعضاً از نام وی اظهار بی‌اطلاعی کرده‌اند. در سه تذکرة از تذکرة‌های متأخر نامش را محمد، احمد و علی‌رضا نوشته‌اند؛^۳ که البته چندان قابل اعتنا نیست.

وی در زمان شاه طهماسب صفوی از شاعران مشهور بود و به گفته‌ی صادقی کتابدار، مؤلف مجمع‌الخواص، بر اثر اتهام بددینی، از بیم جان راهی هندوستان شد.^۴ در هندوستان ابتدا به دکن وارد شد و بعد به نزد خانزمان علیقلی خان، حاکم جونپور رفت و مورد تکریم واقع شد.^۵ پس از خشم گرفتن اکبرشاه بر خانزمان و کشته شدن خانزمان، به دربار اکبرشاه رفت و نخستین ملک‌الشعرای دربار اکبرشاه شد.^۶

غزالی شب جمعه ۲۷ رجب سال ۹۸۰ هجری در پنجاه سالگی به مرگ ناگهانی در احمدآباد گجرات هند در گذشت و در گورستان سرگیچ احمدآباد که مقبره‌ی امرا و مشایخ بود به خاک سپرده شد.^۷

غزالی مشهدی شاعری است که اشعار صوفیانه نیز سروده است و در تذکرة‌های چندی به عنوان شاعر صوفی‌منش معرفی شده‌است؛^۸ و البته از آن دسته صوفیان شاهدپرست که جلوه‌ی حسن الهی را در روی زیبارویان می‌دیدند:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

سال چاپ: علوم انسانی

- ۱- هفت آسمان / ۱۰۰ به نقل از خزانه عامره، مرآة العالم، هفت اقلیم
- ۲- درین مدینه پس از هجرت رسول امین
گذشته نهصد و سی سال از شهور و سنین
به شهر بند حدوت آدمم زملک قدیم
بسدین حسیض حوادث ز اوج علیین
- ۳- به ترتیب: هدیه العارفین ۲/۲ - ۲۵۱؛ گلزار جاویدان ۲/۲، مخزن الغرائب ۳/۳ ۴۸۹.
- ۴- مجمع الخواص ۱۳۸.
- ۵- هفت آسمان ۱۰۰، آتشکده آذر ۲/۲ ۴۷۱.
- ۶- نتایج الافکار ۱۱-۵۱، هفت آسمان ۱۰۱ به نقل از افتتاح التواریخ.
- ۷- هفت آسمان ۱۰۱، مخزن الغرائب ۳/۳ ۴۹۰ به نقل از انیس العاشقین برگ ۵۸ الف، آتشکده آذر ۲/۲ ۴۷۱.
- ۸- طبقات اکبری ۲/۲ ۴۸۴، آتشکده آذر ۲/۲ ۴۷۱، مخزن الغرائب ۳/۳ ۴۸۹.

زلف که مویست چرا دل برد
 طره چه دارد که رباید عنان
 بهر چه گویند که بالا بلاست
 در لب لعل این همه افسوس چیست
 ... این همه مرآت جمال ویند
 گاه زیوسف شود آینه ساز
 گاه سر از کسوت لیلی زند
 خنجر مژگان بتان تیز^۱ ازوست
 خال از آن است که داغ دل است
 ای که به صورت شده [ای] در گرو
 من که خرابم ز پری پیکران
 گرچه بالای دل زار منند
 جان من و داغ تمنای شان

اهل خرد را به سلاسل برد؟
 غمزه چه تیزی که ندارد سنان؟
 چشم چرا پیشرو فتنه‌هاست؟
 حاجبی ابروی جاسوس چیست؟
 حجت اثبات کمال ویند
 ملک و ملک کرده دران عشقباز
 در دو جهان برق تجلی زند
 در ره عشق این همه خونریز ازوست
 چهره از آنجا که چراغ دل است
 غافل از این معنی نازک مشو
 دوخته‌ام دیده و دل را بر آن
 آئینه صورت یار منند
 فرق من و خاک کف پای شان

(ص ۲۴-۲۳)^۲

روی بتان آینه کبریاست دیدن آن دیده و دل راضیاست

(ص ۵۹)

وی برخلاف شاعران معاصر خود، سبک پیچیده‌ی هندی راشیوهی کار خود نساخته و از زبانی بسیار ساده و روان در شعر سود جسته که از این جهت نیز قابل اعتناست.

آثار وی بسیار است، در تذکرها تا شانزده کتاب شامل چهل هزار تا صد هزار بیت ذکر کرده‌اند. علاوه بر قصاید، غزلیات و رباعیات، مثنوی‌های متعددی را به او نسبت داده‌اند که عبارتند از: اسرار

۱- در اصل «نیز» متن مبتنی بر ضبط نسخه‌های دیگر است.

۲- در این مقاله همه جا شماره‌ی صفحه‌های نقش بدیع مطابق است با نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی کاخ موزه‌ی گلستان (سلطنتی).

مکتوم، اسرار مکنونه، رشحات الحیات، مرآت الکاینات، نقش بدیع، مرآة الصفات، قدرت آثار^۱، عاشق و معشوق^۲، ساقی نامه‌ای نیز در ۷۸ بیت دارد که در تذکرهٔ پیمانه می‌توان دید.^۳ افزون بر اینها دیوانی به نام آثار الشباب نیز به وی نسبت داده‌اند.^۴

آثار غزالی مشهدی در کتابخانه‌های مختلف جهان (ایران، بنگلادش، پاکستان، ترکیه، انگلستان، فرانسه و احتمالاً کشورهای دیگری) به صورت نسخه‌های خطی پراکنده است و متأسفانه به چاپ نرسیده‌است. منظومه‌ی نقش بدیع از مثنوی‌های خوب اوست که همچون دیگر آثارش چاپ انتقادی ندارد.^۵

قریب به اتفاق تذکره‌نویسان به تحقیق یا به تقلید، مثنوی نقش بدیع غزالی را در خور توجه یافته‌اند.^۶ این مثنوی ظاهراً در ابتدا به نام مشهد انوار، مشهور بوده^۷ و بعدها بنا بر بیت آغاز منظومه - پس از دیباچه -:

بسم الله الرحمن الرحيم نقش بدیع است ز کلک قدیم

(ص ۳)

و نیز بی‌تی در اواخر منظومه:

نقش بدیع است بدایع نگار آگه ازو پرده‌شناسان کار

(ص ۷۸)

نقش بدیع نام گرفته‌است.

۱- هفت آسمان ۱۰۴، طبقات اکبری ۲/۴۸۵، مجمع

۲- تذکره پیمانه ۳۱۱، به نقل از فهرست سالار جنگ ۴۹/۵، ش ۷۳۰.

۳- تذکرهٔ پیمانه ۱۵-۳۱۳. ۴- هفت آسمان ۱۰۴.

۵- نگارنده مدتی است که این منظومه را با مقابله‌ی هشت نسخه‌ی موجود در ایران، تصحیح نموده و برای چاپ به ناشر سپرده است.

۶- مجمع الخواص ۱۳۹، هفت آسمان ۲-۱۰۱، مجمع النصح ۲/۲۵ (چاپ سنگی)، مخزن الغرائب ۳/۴۹۰،

ریحانة الادب ۴/۶-۲۳۵. ۷- هفت آسمان ۲-۱۰۱.

۵۰ بیت‌ی که در مدح شاه طهماسب صفوی در این منظومه آمده، نشان می‌دهد که غزالی نقش بدیع را در ایران و به قصد تقدیم به شاه طهماسب سروده است. پس از مهاجرت به هندوستان و حضور در درگاه خانزمان، ۴۰ بیت نیز در ستایش او به منظومه افزوده و به عدد ابیات نقش بدیع از خانزمان سکه‌ی طلا جایزه گرفته^۱ و بعدها که به دربار اکبرشاه راه یافته، منظومه را به اکبر شاه تقدیم نموده است.^۲

این مثنوی به تصریح شاعر به تقلید از نظامی گنجوی و نیز امیر خسرو دهلوی سروده شده است:

بزم شگرفی ز دل آراسته	همتی از پیش روان خواسته
گه به زبان قلم گنج‌ریز	خوانده ثنا بر گهر گنج‌ریز ^۳
گاه به درگاه سرخسروان	کرده درودی سوی دهلوی روان
یافته از همت آن هر دو مرد	توسن اندیشه گردون نورد
دست قوی گشته ز جادوفنان	این قلمم داده و آن یک عنان

(ص ۸۱-۸۰)

نشانه‌های این تقلید در جای جای نقش بدیع مشهود است. به نظر می‌رسد شاعر در میان آثار نظامی بیشتر به مخزن الاسرار نظر داشته است؛ انتخاب وزن مخزن الاسرار (مفتعلن مفتعلن فاعلن، بحر سریع مسدس مطوی مکشوف)، تضمین بیت‌ی از مخزن الاسرار:

می‌دهم آرایش تقریر خویش	از گهر مرسله سپرخویش
«پیش و پسی بست صف کبریا»	پس شعرا آمد و پیش انبیا»

(نقش بدیع، ص ۲۸ و مخزن الاسرار، ص ۴۱)

و آوردن ابیاتی مشابه با مخزن الاسرار:

بسم الله الرحمن الرحيم	نقش بدیع است ز کلک قدیم
------------------------	-------------------------

(ص ۳)

۱- هفت آسمان ۱۰۲، ریحانة الادب ۲۳۶/۴.

۲- احوال و آثار ملک الشعراء غزالی مشهدی، گلچین معانی، مجله دانشکده ادبیات، س ۲۲۵/۴.

۳- ضبط نسخه‌های مجلس و ملک؛ «گهر گنج خیز».

بسم الله الرحمن الرحيم	هست کلید در گنج حکیم
از تتق غیب برون آی فرد	(مخزن الاسرار ۲)
پرده برانداز و برون آی فرد	ظلمتبان را زجهان درنورد
سبحة شماران ثریا گسل	(ص ۱۱)
دل اگر این مهره آب و گل است	گر منم آن پرده به هم درنورد
	(مخزن الاسرار ۸)
	مهره گل را شمارند دل
	(ص ۵۳)
و نیز مشابهت در موضوعات و ترتیب آنها با مخزن الاسرار، که با توحید و شکرگزاری آغاز کرده و در پی آن به ستایش پیامبر (ص) پرداخت (البته چون شاعر شیعه است به جای مدح خلفا، امام علی بن ابی طالب (ع) را ستوده است)؛ در ادامه معراج حضرت رسول (ص) را به نظم کشیده و ممدوحانش را ستوده است، سپس ابیاتی در فضیلت سخن آورده... و در لابلای مطالب یادشده همچون نظامی حکایاتی را گنجانده است.	خر هم ز اقبال تو صاحب دل است
مشابهت قابل توجه دیگر، مقایسه‌ی انبیاست با حضرت رسول (ص) که مانند نظامی مقام وی را برتر از آنان می‌نهد:	(مخزن الاسرار ۴۵)
چون کرمش علت اولی نمود	در ره او حسن تجلی نمود
کرد به آدم غم او نامزد	کوکبه عشق ازل تا ابد
نوح که دامان زجهان چید و رفت	نظمه طوفان بلا دید و رفت
هست بر این برق تمتا دلیل	کز غم او بود بر آتش خلیل
گر نه در این کوی هوادار شد	بهر چه عیسی به سوی دار شد
ناله داود چه بود آن همه	کز مژه خونابه گشود آن همه
تخت سلیمان ز چه بر باد رفت	هر که در این دایره افتاد، رفت

یوسف از این واسطه در چاه بود
ور نه شبانی که و موسی کجا
عقل در این واقعه گردید مست
خود که کشید آنچه پیمبر کشید
لازمه عاشق آگاه بود
ختم نبوت همه را مشتری

(ص ۸-۷)

در صف میدان دل انداختند
تا بزد آن گوی به چوگان خویش
گوی فرو ماند و فراگوشه رفت
چشمه غلط کرد و به طوفان رسید
نیم ره آمد دو سه جای اوفتاد
در خور این زیر، بم آهنگ داشت
مملکت آلوده نجست این کلاه
چیز رسن و دلو نشانی ندید
دامن خودتر شده چشمه یافت
شیشه به کهپایه (ارنی) شکست
کوز درون تهمتی خانه بود
سایه بر این کار برانداختی
ختم شد این خطبه به دوران تو

(مخزن الاسرار ۹-۲۸)

گریه یعقوب در این راه بود
عشق کشید از کف عقلش عصا
خضر در این چشمه سبو را شکست
عشق چه گر بر همه لشکر کشید
هر غم و دردی که در این راه بود
گشت در این حلقه انگستری

گوی قبولی ز ازل ساختند
آدم نو زخمه در آمد به پیش
بارگیش چون عقب خوشه رفت
نوح که لب تشنه به حیوان رسید
مهد براهیم چو رای اوفتاد
چون دل داود نفس تنگ داشت
داشت سلیمان ادب خود نگاه
یوسف از آن چاه عیانی ندید
خضر عنان زین سفر خشک تافت
موسی از این جام تهی دید دست
عزم مسیحانه به این دانه بود
هم تو فلک طرح در انداختی
مهر شد این نامه به عنوان تو

در مجموع ۵ حکایت کوتاه در این منظومه آمده است که عبارتند از:

حکایت عاشقی که از فراق گریبان چاک می‌کرد.

حکایت عاشق بغدادی

حکایت مجنون و معشوقه

حکایت غرض آلود شدن عشق زلیخا

حکایت مرد خدا و همسفران ناچنس در کشتی

در این میان، حکایت عاشق بغدادی در آثار قدما به کزات و متفاوت از هم آمده که نگاهی اجمالی به روایت‌های گوناگون آن، خالی از فایده نیست:

عاشقی از داغ بلا جمله درد
معتکف خطه بغداد بود
داشت تعلق به جوانی زکرخ
هر شبی از کلبه احزان خویش
خاطر از اندیشه دیدار شاد
در حرم وصل نشستی دمی
چون دل عاشق طرب‌اندیش نیست
... عاشق از آن مستی و دیوانگی
دید که خالیست به رخسار دوست
گفت که بر روی تو این خال چیست
گویی ازان باده که بودی به جوش
امشب از آن آب توهم نمای
پای منته بر سر آب از شتاب
بودی ازین پیش به بحری درون
داشت تو را بر سر خود همچو موج
گام ازان بحر به ساحل زدی
غوک فرو مانده لای و گلی

حیرتش از جان جهان کرد فرد
ساکن این خاک غم‌آباد بود
بی سرو پا بود دران همچو چرخ
روی نهادی سوی جاتان خویش
بر سر شط تیز گذشتی چو باد
در به رخ تفرقه بستی دمی
دولت عاشق نفسی بیش نیست
مانند قدم درره فرزانگی
کان نه به هنگام تماشا نکوست
داد جوابش که تو را حال چیست
آمدی ای عاشق مسکین به هوش
خاک فنا جوی و تیمم نمای
ورنه به بادت دهد این خورد و خواب
کش صدف آمد فلک آبیگون
می‌شدی آزاده و فارغ بر اوج
بر رخ خورشید بقا گل زدی
حاضر خود باش که بر ساحلی

(ص ۲۳-۲۱)

این حکایت ظاهراً نخست بار در سوانح غزالی آمده است. در حدیقه‌ی سنایی و کشف الاسرار

میبدی و بعد در منطق الطیر نیز با تفاوت‌هایی آمده‌است.

در سوانح، غزالی داستان را بدین گونه آورده است: «چنان که آن مرد از نهر المعلی آن زن را در کرخ دوست داشتی و هر شب در آب‌زدی و پیش او رفتی چون یک شب خالی بر رویش بدید گفت که این خال از کجا آمده؟ او گفت که این خال مادرزاد است اما تو امشب در آب منشین، چون نشست از سرما بمرد، زیرا که با خود آمده بود تا خال میدید...» (تعلیقات حدیقه، ۱-۴۶۰ به نقل از سوانح چاپ ریتر). این داستان در شرح سوانح غزالی به نام کنوز الاسرار و رموز الاحرار چاپ مرحوم احمد گلچین معانی به نظم آمده است. کنوز الاسرار و رموز الاحرار) در چاپ نخست مثنویهای حکیم سنائی تحت عنوان مثنوی عشقنامه آمده که استاد مدرس در چاپ بعد آن را حذف نموده‌اند. (مثنویهای حکیم سنائی، ۶-۴)

سنایی این داستان را در حدیقة الحقیقه چنین آورده‌است:

این چنین خوانده‌ام که در بغداد	بود مردی و دل ز دست بداد
در ره عشق شد مرد صادق	ناگهان گشت بر زنی عاشق
بود نهر المعلی این را باب	زن زکرخ، آب دجله گشت حجاب
هر شب این مرد ز آتش دل خویش	راه دجله سبک‌گرفتی پیش
عبور کردی شدی به خانه زن	بی‌خبر گشته او ز جان و ز تن
باده عشق کرده وی را مست	وز وقاحت سباحه کرده به دست
چون بر این حال مدتی بگذشت	آتش عشق اندکی کم گشت
خویشتن را در آن میانه بدید	گرد چون و چرا همی گردید
بود خالی بر آن رخان چو ماه	مرد در خال زن چو کرد نگاه؛
گفت کاین خال چیست ای مه روی	با من احوال خال خویش بگوی
زن بدو گفت کامشب اندر آب	منشین، جان خود هلا در یاب
خال بر رویمست مادرزاد	آتش عشق تو شرر بنهاد
تا بدیدی تو خال بر رخ من	پر شدی زین جمال فرخ من
مرد نشیند و شد به دجله درون	به تهور بریخت خود را خون

غرقه گشت و بداد جان در آب گشت جان و تنش در آب خراب
(حدیقة الحقیقه، ۲-۳۳۱)

میبدی در کشف الاسرار نظیر این داستان را از ذوالنون مصری آورده است: «مردی را زنی بود و در کار عشق وی نیک رفته بود و آن زن را سپیدی در چشم بود و مرد از فرط محبت از آن عیب بی خبر بود تا روزی که عشق وی روی در نقصان نهاد گفت این سپیدی در چشم تو کی پدید آمد. زن گفت آنکه که کمال عشق تو را نقصان آمد.» (کشف الاسرار، ۹/۲۶۹) و نیز (کشف الاسرار، ۲/۶۲۶)

روایت میبدی در منطق الطیر عطار این گونه آمده است:

بود مردی شیردل خصم افکنی	گشت عاشق پنج سال او بر زنی
داشت بر چشم آن زن همچون نگار	یک سر ناخن سپیدی آشکار
زان سپیدی مرد بودش بی خبر	گرچه بسیاری برافکندی نظر
... عشق آن زن در دلش نقصان گرفت	کار او بر خویشتن آسان گرفت
پس بدید آن مرد عیب چشم یار	این سپیدی گفت کی شد آشکار؟
گفت آن ساعت که شد عشق تو کم	چشم من عیب آن زمان آورد هم
چون تو را در عشق نقصان شد پدید	عیب در چشمم چنین زان شد پدید

(منطق الطیر، ۱۶۹) و نیز (تعلیقات حدیقه، ۳-۴۶۰)

بنا بر تفاوت‌های حکایات فوق می‌توان آنها را به دو گروه تقسیم کرد، دسته‌ای که خال در روی معشوق و دسته‌ای که سپیدی در چشم را عیب معشوق تلقی کرده‌اند. و حکایت غزالی مشهدی از این دسته‌ی دوم اخذ شده است که به ظن قریب به یقین مأخذ نخستین آنها سوانح احمد غزالی است. آنچه در حدیقه آمده با تفاوت‌هایی اندک برگردان نظم حکایت سوانح است و حکایات منطق الطیر و کشف الاسرار مأخذ واحد دیگری دارند.

و اما تمثیل آینه که در حکایت مجنون و معشوقه، آمده و انگیزه‌ی اصلی نگارنده برای نوشتن این مقاله بوده است. در نقش بدیع تمثیلی آمده است که آن را می‌توان تمثیل آینه نامید. عاشقی پس از اظهار عشق آتشین و صادقانه‌ی خود نسبت به معشوق، از معشوق آینه‌ای دریافت می‌کند تا صورت حال خود را در آن ببیند. چون در آن می‌نگرد، برخلاف انتظار، صورت خود را می‌بیند؛ در حالی که

عاشق راستین جز معشوق چیزی نمی‌بیند و تمامی هستی را جلوه‌ی معشوق می‌داند.^۱ در تمثیل غزالی مشهدی عاشق خود را در عشق صادق نمی‌یابد و چاره‌ی کار را در نیستی خود می‌بیند:

طاقت مجنون چو شد از عشق طاق	خرمن او سوخت ز برق فراق
اشک‌فشان جانب لیلی شتافت	ذره به صحرای تجلی شتافت
گشت بسی یافت تهی یک زمان	بزمگه وصل خود از محرمان
بر قدم قبله مقصود خویش	سود رخ و دید دران سود خویش
گفت که از کعبه جاوید من	در دو جهان غایب امید من
گشته غمت واسطه شادیم	بندگیت باعث آزادیم
از دو جهان به تو بگسیختم	دست به دامان تو آویختم
نی غلطم گنج دو عالم تویی	هر چه به چشم آیدم آن هم تویی
هر دو جهان آینه روی توست	روی دلم از همه رو سوی توست
گر نظری بر گل رعنا کنم	جلوه حسن تو تماشا کنم
ور فکنم ^۲ جانب نرگس نظر	از می چشم تو شوم بیخبر
غیرت معشوق پی دفع ریب	آینه [ای] داد به دستش ز جیب
گفت درین آینه بنگر که کیست	صورت حال تو نگه کن که چیست
کرد چو در آینه مجنون نگاه	صورت خود دید، برآورده آه
کآینه امروز چو ز انوار نیست	دیده من قابل دیدار نیست
گر ز هوا رنگ نبودی درو	صورت معشوق نمودی درو

۱- این نهایت مراتب عشق است چنان که نسفی آورده است: «و در آخر چنان شود که حکال معشوق دل عاشق را از غیر خود خالی یابد، او همگی دل عاشق را فروگیرد. و چنانکه هیچ چیز دیگر را راه نماند، آنگاه عاشق خود را نبیند، و همه معشوق را ببیند.» (الانسان الکامل، ۱۱۶)

۲- در نسخه «در فکنم» ضبط شده، متن بر اساس ضبط نسخه‌های مجلس، ملک و... است.

تا چو در آینه نگاه افکنم	دیده بران روی چو ماه افکنم
آینه‌ام آمده زنگار خورد	بایدم این رنگ ز آینه برد
ای که درین تیغ دلت پاره است	نیستی و هیچکسی چاره است
جز رخ دلدار مبین هیچ چیز	عکس خود از آینه و آب نیز

(ص ۴۸-۵۰)

این تمثیل شاید زیباترین تمثیل منظومه‌ی نقش بدیع باشد که ظاهراً بدیع نیز هست. البته با توجه به کل منظومه و آنچه در تذکرها از غزالی و اشعارش نوشته‌اند که شاعری مقلد بوده‌است، احتمال این که اصل تمثیل از غزالی مشهدی باشد، اندک است.

پیش از نقش بدیع، در منظومه‌ی مجنون و لیلی سروده‌ی امیر خسرو دهلوی نیز این تمثیل به گونه‌ای اشاره‌وار و مختصر آمده‌است. مجنون و لیلی هر دو رؤیای مشابهی می‌بینند...

مجنون ز نشاط یار جانی	بگشاد زبان به درفشانی
... امروز که بعد روزگاری	بادی خوشی آمد از بهاری
ز آسایش دل ربود خوابم	ناگه به سر آمد آفتابم
در خواب چنان نمود بختم	کاختر به فلک نهاد رختم
... لیلی که دو خواب هم‌عنان دید	بیداری بخت را نشان دید
اول بگزید لب به دندان	پس بازگشاد لعل خندان
دوشینه خیال خود کم و بیش	آن آینه را نهاد در پیش
چون عکس دو آینه یکی بود	رفت از به یگانگی شکی بود

(مجنون و لیلی، ص ۲۰۲)

اینجا به صراحت، یکی بودن دو عکس (عاشق و معشوق) در آینه مطرح شده‌است، هرچند که منظور از «عکس دو آینه» رؤیای مجنون و لیلی است.

نگارنده در جست و جوی خرد، در آثار متأخران دو جا این مضمون را یافته است که هر دو مربوط به حکایت فرهاد و شیرین است. نخست در منظومه‌ی پایان فرهاد و شیرین سروده‌ی مهدی صابر

شیرازی، شاعر قرن سیزدهم هجری آمده^۱ که ضمیمه‌ی دیوان وحشی بافقی به چاپ رسیده است و دیگری در سفر به ناکجا آباد که به قلم توانای مرحوم استاد دکتر زرین کوب به رشته‌ی تحریر درآمده و در کتاب دفتر ایام به چاپ رسیده است.

صابر شیرازی از زبان شیرین دربارهی تمثالی که فرهاد از او ساخته، عباراتی گلایه‌آمیز می‌آورد و در پایان به فرهاد توصیه می‌کند که باید در عشق پاک و صادق باشد تا بتواند جمال او را در «آینه‌ی خود» ببیند و آنگاه تصویر شیرین را آنچنان که هست نقش کند:

دل ناشاد شیرین را شکستی	ز تمثالی که در این کوه بستی
ندانستی در اینجا باید استاد	تو اندر بت تراشی بودی استاد
چنین بستند نقش ماهپاره؟	بیا انصاف ده بر سنگ خاره
به رویم بایدت چندین نظر کرد	... برای آن که در صنعت شوی فرد
ز لوح دل غبار غیر بردن	حواست را بدین خدمت سپردن
که نقشم را تواند کردن ادراک	نمودن آینه‌ی دل از هوس پاک
در آن نقش مرا ادراک‌سازی	چو زنگ از آینه‌ی خود پاک‌سازی
درآمد، کش چنان نقش مثالم	چو در آینه‌ات نقش جمالم
برآورد از درون آهسی و نالید	چو فرهاد این سخن زان ماه بشنید

(دیوان وحشی بافقی، ص ۶۰۰-۵۹۹)

و اما دکتر زرین کوب این تمثیل را فصیح‌تر، بلیغ‌تر و تمام‌تر از پیشینیان، به نثر آورده‌اند. البته بدون اشاره به مأخذ یا مأخذی که احتمالاً در دست داشته‌اند. شباهت روایت‌های غزالی مشهدی و دکتر زرین کوب در این نکته‌ی مهم است که در هر دو روایت، عاشق خود را در مقام دویی می‌یابد و چاره را در نابودکردن خود می‌بیند.

استاد در سفر رؤیایی خود (به ناکجا آباد)، از زبان فرهاد در بیان سبب خودکشی‌اش در کوه

بیستون، می‌نویسد:

۱- این منظومه دنباله‌ی منظومه‌ی فرهاد و شیرین وصال شیرازی است که خود دنباله‌ی فرهاد و شیرین وحشی بافقی بوده است.

«راستش این است که من مدت‌ها بود، در بالای کوه در درون یک غار وحشی پیکره‌ای از شیرین را از سنگ خارا می‌تراشیدم. بانوک تیشه تمام لطف و زیبایی سحرآمیز بی‌همالی را که در تن و اندام او مرا به تحسین و ستایش وا می‌داشت، از درون سنگ بی‌روح بیرون می‌آوردم و می‌کوشیدم تا راز حسن و جاذبه‌ی درخشان و خیره‌کننده‌ای را که از وجود شیرین می‌تراوید، در پیکره‌ی خارا نقش جاودانگی زخم. یک روز عصر که آفتاب، روشنی شوم حزن‌انگیزی را به درون غار ریخته بود تصویر این پیکره‌ی جادو و تصویر خود را که هر دو در آب آرام و کیود چشمه انعکاس یافته بود نگاه کردم و آنها را همانند دیدم. با وحشت و تعجب دریافتم که آنچه از سنگ خارا ساخته بودم پیکره‌ی شیرین نبود، مجسمه‌ای از خودم بود. پس من در وجود او وجود خود را دیده‌بودم و این نشان می‌داد که من سالها به خود دروغ گفته بودم و آنچه را در وجود معشوق پرستیده بودم، چیزی جز خودم نبود.

کشف این دروغ بود که مرا بکلی از خود بیزار کرد. پس آنچه من آن را عشق خوانده بودم دعوی دروغی بیش نبود. خودی بین من و معشوق فاصله شده بود و در یک لحظه دریافتم تا این تصویر خودی را نشکنم نمی‌توانم به آنچه این تصویر بین من و او حجاب شده‌است، دسترسی پیدا کنم. می‌دانستم که عشق جز در ماورای خودی نیست و می‌دیدم تا من تصویر خودی را نشکنم نمی‌توانم به آنچه در ورای خودی مرا به خود می‌خواند، راه پیدا کنم. بی‌درنگ تیشه را بالا بردم و آنچه را با محنت و تلاش طولانی خویش صورت هستی بخشیده بودم، به نابودی محض کشاندم. این خودشکنی برایم لازم بود تا در آن سوی دنیای خود بتوانم به عشق شیرین راه پیدا کنم. در همان لحظه بود که فکر کردم خودی را تنها با نابود کردن تصویرش نمی‌توان نابود کنم. باید اصل تصویر را هم نابود سازم تا آنچه را بین من و عشق واقعی حجاب است، و در حقیقت چیزی جز خودی من نیست، از میان بردارم.»

(دفترایام، ص ۹۹ - ۹۸)

کتابنامه:

- آتشکدهٔ آذر، لطفعلی بیگ شاملو، بخش دوم، تصحیح و تحشیه و تعلیق حسن سادات ناصری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۸.
- احوال و آثار ملک الشعراء غزالی مشهدی، احمد گلچین معانی، مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات مشهد، س ۴، ۱۳۴۷.
- الانسان الكامل (مجموعهٔ رسائل مشهور به کتاب...)، عزیزالدین نسفی، بتصحیح و مقدمهٔ ماریژان موله، ج ۲، تهران، کتابخانهٔ طهوری، ۱۳۶۲.
- تذکرهٔ پیمانہ، احمد گلچین معانی، مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۵۹.
- تعلیقات حدیقهٔ الحقیقه، مدرس رضوی، تهران، علی اکبر علمی، ۱۳۴۴.
- حدیقهٔ الحقیقه، ابوالمجد مجدود بن آدم سنائی غزنوی، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.
- دفتر آیام، عبدالحسین زرین کوب، تهران، انتشارات معین و علمی، ج ۲، ۱۳۶۷.
- دیوان وحشی بافقی، ویراستهٔ حسین نخعی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۹.
- ریحانة الادب فی تراجم المعرفین بالکنیة و اللقب، محمدعلی مدرس، ج ۲، تبریز، چاپخانهٔ شفق، ج ۴.
- طبقات اکبری، خواجه نظام الدین احمد، ترجمه و ترتیب محمد ابوب فادری، لاهور، اردو سانس بورد، ج ۲، ۱۹۹۰.
- کاروان هند، احمد گلچین معانی، مشهد، انتشارات آستان قدس رضوی، ج ۲، ۱۳۶۹.
- کشف الاسرار و عدهٔ الابرار، ابوالفضل رشیدالدین مبینی، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، ج ۴، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱.
- گلزار جاویدان، محمود هدایت، ج ۲، تاریخ مقدمه ۱۳۵۴.
- مثنوی حکیم سنائی بانضمام شرح سیرالعباد الی المعاد، سنایی غزنوی، با تصحیح و مقدمه سیدمحمد تقی مدرس رضوی، ج ۲، تهران انتشارات بابک، ۱۳۶۰.
- مجمع الخواص، صادقی کتابدار، ترجمهٔ عبدالرسول خیامپور، چاپخانهٔ اختر شمال، ۱۳۲۷.
- مجمع الفصحا، هدایت طبرستانی، مقابله و تصحیح میرزا محمدصادق، ج ۲، چاپ سنگی، چاپخانهٔ آقا میرمحمدباقر، ۱۲۹۵.

مجنون و لیلی، امیر خسرو دهلوی؛ متن علمی و انتقادی و مقدمه: طاهر احمد اوغلی محرم اوف، مسکو، انتشارات دانش، ۱۹۶۴.

مخزن الاسرار، حکیم نظامی گنجوی؛ با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، ج ۲ (همراه فرهنگ لغات، گنجینه گنجوی و لیلی و مجنون)، تهران، علی اکبر علمی، ۱۳۶۳.

مخزن الغرائب، احمد علی خان هاشمی سندبلوی؛ به اهتمام محمد باقر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ج ۳، ۱۳۷۱.

منطق الطیر «مقامات الطیور»، فریدالدین عطار نیشابوری، به اهتمام و تصحیح سید صادق گوهرین، ج ۶، تهران؛ شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.

نتایج الافکار، محمد قدرت الله گویاموی، بمبئی، اردشیر بشاهی، ۱۳۳۶.

هدیه العارفین، اسماعیل باشا البغدادی، ج ۲، استانبول، وكالة المعارف، ۱۹۵۵.

هفت آسمان، مولوی آغا احمد علی احمد؛ کلکته، ۱۸۷۳ (نفس کتابفروشی اسدی، ۱۹۵۶)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی